

تاریخ فلسفه

برتراند راسل -- اتمیسم منطقی ۷۴

نوشته دکتر آرتور هولمز از کالج ویتون

کاری که امروز می‌خواهم انجام دهم این است که رشته کلام را از جایی که یک هفته پیش، دوشنبه گذشته بودیم، ادامه دهم و در این زمینه از شما بخواهم که آن تکلیف را به مطالعه این هفته خود اضافه کنید، که چیزی در مورد یک تکلیف اضافی می‌گوید. همین است. دفعه بعد، شاید بعداً، به رئالیسم در بریتانیا و آمریکا در اوایل قرن بیستم خواهیم پرداخت.

و من دوست دارم که شما در مورد آن یا در کالبرستون، جلد ۸، فصل ۱۷، که تاریخ فلسفه کالبرستون را می‌شناسید، یا در دایره‌المعارف فلسفه، مقاله مربوط به واقع‌گرایی، مطالعه کنید. و وقتی این را فهمیدید، به جایی که دوشنبه بودیم برمی‌گردیم. یعنی این، آن تجربه‌گرایی قرن نوزدهم، که در مطالعات شما و در نظرات من توسط آگوست دو کنت فرانسوی، جان استوارت میل بریتانیایی و ارنست ماخ آلمانی یا شاید اتریشی نمایندگی می‌شود.

تجربه‌گرایی قرن نوزدهم را می‌توان به این سه روش توصیف کرد. اول از همه، توسعه روش فرضیه‌ای-قیاسی در علم. این روشی است که در آن عینیت‌گرایی روشنگری در تجربه‌گرایی شروع به آشکار شدن می‌کند.

البته مشکل بنیادگرایی عصر روشنگری، داشتن مقدمات به اندازه کافی محکم بود. یا اصول اولیه‌ی شهودی دکارت، یا تعمیم‌های تجربی جان لاک، توماس هابز و دیگران. حال، آنچه در تفکر قرن نوزدهم و این افراد اتفاق می‌افتد این است که تعمیم تجربی، اگرچه نمی‌توان آن را به صورت استقرایی اثبات کرد، اما به عنوان یک فرضیه در نظر گرفته می‌شود.

و واقعاً، از دیدگاه تجربی، قضیه همین است. اگر ما فقط نیمی از کلاس را به عنوان نمونه داشته باشیم فرض بر این است که کل کلاس همان ویژگی‌های نیمی از نمونه را دارد. بنابراین شما یک فرضیه دارید، و سپس یک تعمیم تجربی که به عنوان یک فرضیه عمل می‌کند.

گاهی اوقات حتی یک فرضیه هم نیست که درجه تأییدی که با داده‌های تجربی در دسترس است را داشته باشد. گاهی اوقات صرفاً فرضیه‌ای است که هیچ تأیید مستقیمی برای آن نداریم و فقط به طور غیرمستقیم توسط آنچه از فرضیه استنباط می‌کنیم تأیید می‌شود.

اما همان‌الگو وجود دارد. همانطور که در عصر روشنگری، مقدمه، استنتاج‌های قیاسی برای نتیجه، کل ساختار بنیادگرایی که توسط دکارت آغاز شد، و همانطور که جان لاک می‌خواست این کار را با آنچه که او دانش برهانی می‌نامید، از اصول اولیه، تعاریف، هر چیز دیگری، استنتاج، انجام دهد، آن نوع رویه، اگر دوست دارید، روش ریاضی استنتاج از مقدمات، که به عنوان روش قیاسی فرضی به علم منتقل می‌شود. و می‌توانید این را، به عنوان مثال، در جان استوارت میل ببینید، وقتی که او در مورد اصل استقرا صحبت می‌کند، که شما را قادر می‌سازد بر اساس یکنواختی طبیعت تعمیم دهید.

یکنواختی طبیعت، فرضیه، بزرگترین و باشکوه‌ترین تعمیم تجربی است. و بنابراین شما به آن به عنوان یک مقدمه، یعنی روش قیاسی فرضی، نیاز دارید. اکنون این روش توسط کنت به آنچه که جامعه‌شناسی شد، و توسط میل به علوم سیاسی و اخلاق گسترش یافت.

گسترش یافته، یعنی به مطالعه‌ی نوع بشر، رفتار انسان، جامعه‌ی انسانی، تغییر اجتماعی و غیره. بنابراین شما این گسترش روش‌های علوم طبیعی را به علوم اجتماعی، آن‌طور که ما آنها را می‌نامیم، دارید. و این منجر به چیزی می‌شود که در آثار آگوست کنت وحدت علم نامیده می‌شود، و در قرن بیستمی که به عنوان جنبش وحدت علم شناخته می‌شود.

من همین الان داشتم در مورد حرف ایوانز در مورد ترولچ نظر می‌دادم. می‌بینید، ترولچ بخشی از آن جنبش وحدت علم خواهد بود. او می‌خواهد تاریخ تابع روش‌های علوم طبیعی، از جمله توضیحات علی، باشد.

او می‌خواهد تجربه‌گرایی علمی علوم طبیعی در فهم تاریخ مؤثر باشد. بنابراین، این جنبش وحدت علم، که جان دیویی در قرن بیستم در آن بسیار تأثیرگذار بود. در واقع، کتاب او در مورد نظریه ارزش‌گذاری، که در آن ابزارگرایی خود را به طور مفصل شرح می‌دهد، در مجموعه‌ای از تک‌نگاری‌ها به نام دایره‌المعارف بین‌المللی علوم واحد قرار داشت.

گرفتی؟ دایره‌المعارف بین‌المللی علوم واحد. مجموعه‌ای از تک‌نگاری‌ها. بنابراین، انقراض علوم انسانی منجر به ظهور کنت، میلز، فایده‌گرایی و غیره شد.

حال، نکته‌ی بعدی این است که هر نوع تجربه‌گرایی با متافیزیک مشکل پیدا می‌کند، همان‌طور که از دوستان دیوید هیل به خوبی می‌دانیم. و بنابراین جای تعجب نیست که این تجربه‌گرایی قرن نوزدهمی، یک موضع پدیدارگرایانه، نه پدیدارشناسانه، را توسعه می‌دهد، آن دو را از هم جدا نگه می‌دارد، یک موضع پدیدارگرایانه را توسعه می‌دهد. و این در آثار کنت آشکار است، جایی که او آن سه مرحله را در تکامل هر علمی دارد، مرحله‌ی اول مذهبی، مرحله‌ی دوم متافیزیکی و مرحله‌ی سوم علم است.

و بنابراین علم تجربی نیاز به گمانه‌زنی متافیزیکی را از بین برده است. و به همین ترتیب در میل، جایی که ماده به سادگی توصیف می‌شود، با اصطلاحات پدیدارشناختی به عنوان امکان بیشتر احساسات تعریف می‌شود. و ذهن امکان دائمی تأملات است.

می‌بینید، تعاریف کاملاً تجربی، تعاریف پدیدارگرایانه. هیچ چیز در مورد اینکه ذهن فی نفسه چیست یا ماده فی نفسه چیست، وجود ندارد. بنابراین یک چیز پدیدارگرایانه ضد متافیزیکی وجود دارد.

و مارک هم همین‌طور، اگرچه او یک فیزیکدان است و بنابراین تأکیدش بیشتر روی دو مورد اول است. خب این چیزی است که دوشنبه‌ی گذشته در موردش صحبت می‌کردیم. اگر هنوز این کار را نکرده‌اید، حتماً آن گزیده‌هایی را که گاردنر برای هفته‌ی گذشته از کنت، میل و مارک تعیین کرده بود، بخوانید.

بسیار ساده خواهد بود. مارک هم همین‌طور. اما کنت و میل از این دو مهم‌ترند.

پس با آنها آشنا شوید. و من قصد ندارم وقت بیشتری را صرف آنها کنم، تا حدودی به این دلیل که زمان محدودی وجود دارد، اما تا حدودی هم به این دلیل که آنها به راحتی قابل فهم هستند. شما تا این موقع از ترم یاد گرفته‌اید که چگونه خودتان بخوانید.

می‌دانید، دیگر لازم نیست قدم به قدم توضیح دهیم، انگار که لازم بوده است... این است که این سه ویژگی تجربه‌گرایی قرن نوزدهم در مورد برتراند راسل نیز صادق است. خواهید دید.

و در آنچه از برتراند راسل منتشر می‌شود، یعنی آثار ویتگنشتاین متقدم، پوزیتیویسم منطقی و انواع خاصی از فلسفه تحلیلی پس از پوزیتیویسم منطقی آیر. بنابراین شما اکنون قرار است آثار آیر را به عنوان منبع مطالعه کنید. در خواندن آثار آیر، این سه نکته را در نظر داشته باشید.

B Quad این کلید فهم کار او و کل جنبش پوزیتیویستی است. این موضوع سمیناری است که پاییز امسال در برگزار می‌شود. اسمش چیست؟ فلسفه تحلیلی معاصر؟ چیزی شبیه به این.

فلسفه تحلیلی مدرن. بله، با راسل شروع می‌شود. و بعد، همانطور که به برخی از افراد در فصل استامپ کارناپ و کواین نگاه می‌کنید.

سه عامل بزرگ در توسعه فلسفه تحلیلی قرن بیستم. خب، علاوه بر ویتگنشتاین. باشه؟ پس این موضوع، فوق‌العاده مهمی در شکل‌گیری جنبش پوزیتیویسم، در شکل‌دهی به جهت‌گیری فلسفه علم تا اواسط قرن ۵۰، و در شکل‌دهی به توسعه چیزی است که شاید تأثیرگذارترین جنبش فلسفی در غرب در قرن بیستم بوده است، یعنی طبیعت‌گرایی علمی.

باشه؟ به فلسفه طبیعت‌گرایانه که به روش‌شناسی و یافته‌های علوم طبیعی گرایش دارد. این فرضیات زیربنایی اون هستن. فوق‌العاده مهم.

و اگر می‌خواهید این را بفهمید، باید آن آدم‌های قرن نوزدهم را درک کنید. باید برقی راسل و غیره را درک کنید. ضمناً، ممکن است پرشی از جان استوارت میل به برتراند راسل به نظر برسد، که دقیقاً ۲۰ سال پیش فوت کرد؟ شاید کمتر از آن.

تا اینکه خواندید، همانطور که ممکن است روزی بخوانید، که جان استوارت میل پدرخوانده راسل بود. من کاملاً مطمئن نیستم که پدرخوانده برای کسانی که چنین اعتقاد مذهبی کمی دارند به چه معناست، اما حداقل یک رابطه رسمی، اگر نه مذهبی، به آن معنا وجود داشت. باشه.

بنابراین، زندگی آنها حداقل کمی همپوشانی داشته تا چنین چیزی ممکن شود ... به نظر من، این برای اتمیسم منطقی او از اهمیت پایداری برخوردار است. این چیزی است که استامپف بر آن تأکید می‌کند و به درستی نیز چنین است.

حالا، او علاوه بر این، کارهای خیلی بیشتری هم انجام داد. علاقه اولیه او به ریاضیات و منطق بود. او کار خود را به عنوان یک ریاضیدان شروع کرد.

وقتی هر دو در کمبریج بودند، با وایتهد همکاری داشت. در نوشتن کتاب «اصول ریاضیات» با وایتهد شناخته می‌شود PM همکاری داشت. با محبت به عنوان

نخست‌وزیر «در بریتانیا سه معنی متفاوت دارد. بعدازظهر، نخست‌وزیر، و اصول ریاضیات. خب»

واقعاً آغازگر تأثیر عمده او در کره بود. در آن، او و وایتهد نشان دادند که ریاضیات PM، حال، برای راسل اساساً همان منطق است، زیرا هر دو سیستم‌های منطقی صوری هستند. حال، منظور ما از یک سیستم منطقی صوری صرفاً یک سیستم قیاسی است.

سیستمی که شکل یک سیستم قیاسی را دارد. بسیار خب. مانند آنچه در هندسه اقلیدسی با آن آشنا هستیم.

جایی که از اصول اولیه، قضایا را استنتاج می‌کنید، و از نتایج قضایای مختلف، قضایای بیشتری را استنتاج می‌کنید، و غیره و غیره. ایده این است که ریاضیات، حساب و هندسه، همگی می‌توانند به عنوان سیستم‌های قیاسی فرموله شوند. و آنچه آنها توسعه دادند نمادگرایی بود.

نمادگرایی جبری برای پرداختن به سایر موضوعات به شیوه‌ای رسمی. بنابراین، منطق نمادین اولین تلاش برای منطق نمادین نبود. من فکر می‌کنم لایب‌نیتس ممکن است اولین تلاش بوده باشد، اما این چیزی بود که واقعاً منطق نمادین را در فلسفه انگلیسی‌زبان آغاز کرد. او همچنین مقدمه‌ای بر فلسفه ریاضی برای کسانی از شما که رشته ریاضی دارند و به ریاضی علاقه‌مند هستند، نوشت.

مبانی ریاضی. او در طول جنگ جهانی اول، زمانی که به عنوان یک معترض وجدانی در زندان بود، اثری در این مورد نوشت. این کاری بود که آن زمان با افسران پلیس انجام می‌دادند.

اما آثار اصلی او در معرفت‌شناسی بود. با یک اثر نه چندان عامه‌پسند به نام «مسائل فلسفه» که فکر می‌کنم در سال ۱۹۱۰ منتشر شد، آغاز شد. سپس آثاری در مورد شناخت ما از جهان خارج نوشت.

آثاری که به ذهن و ماده می‌پردازند. تا دهه ۴۰، اواخر دهه ۴۰، فکر می‌کنم ۴۷، ۴۸، آخرین اثر سیستماتیک او در معرفت‌شناسی با عنوان «معرفت بشر در گستره و محدودیت‌ها» بود. و من بعداً به آن و برخی از جنبه‌های آن اشاره خواهم کرد.

اما در تمام آثار او در معرفت‌شناسی، این آرمان که در کتاب «اصول ریاضیات» از نظام صوری - نظام قیاسی - و در مقاله‌ای کوچک از او با عنوان «منطق به مثابه جوهر فلسفه» بسط یافته، جاری است.

او این را به روشنی بیان می‌کند. منطق به مثابه جوهر فلسفه. او این را در مقاله‌ای طولانی‌تر با عنوان اتمیسم منطقی نیز به روشنی بیان می‌کند.

که این نام را به روش و فلسفه او داده است. حال، اتمیسم منطقی چیست؟ خب، این تر است که تمام افکار، باورها، دانش، تمام گفتمان ما در مورد هر موضوعی می‌تواند و باید به گزاره‌های اتمی تجزیه شود. بیایید کمی برای این موضوع وقت بگذاریم.

می‌توان و باید در گزاره‌های اتمی سازماندهی شوند. حال، مسلماً، گزاره‌های اتمی کوچکترین اجزای کلام نیستند زیرا یک گزاره دارای موضوع و محمول است. بنابراین، علاوه بر گزاره‌های اتمی، اصطلاحاتی وجود دارند، اما البته، اصطلاحات هیچ معنایی ندارند، مگر اینکه در تأیید یا رد چیزی استفاده شوند.

یعنی، در گزاره‌ها. بنابراین شما اصطلاحات را دارید، گزاره‌های اتمی دارید. گزاره‌های اتمی با هم ترکیب می‌شوند تا گزاره‌های مولکولی را تشکیل دهند.

جای تعجب نیست. یک گزاره اتمی به سادگی کوچکترین واحد تفکر است. گزاره‌های اتمی به حقایق اتمی اشاره دارند.

... گزاره‌های مولکولی به حقایق مولکولی اشاره دارند. اصطلاحات به چه چیزی اشاره دارند؟ خب، یا خاص نه، حرفتان را پس بگیرید. اصطلاحات یا به ویژگی‌های کلی اشاره دارند.

آبی، مربع... توجه داشته باشید که اینها عمومی و جهان‌شمول هستند، اگر دوست داشته باشید. آبی، مربع، قهوه‌ای. به خواص عمومی.

یا آنها به سادگی افراد را نامگذاری می‌کنند. جو، بیل. اینها اصطلاحات، اسامی خاص هستند.

بنابراین، یا به عنوان ویژگی‌های کلی یا به عنوان نام‌های خاص، آنها افراد را نامگذاری می‌کنند. بنابراین، مسئله این است که شما گفتمان را به گزاره‌های اتمی که با حقایق اتمی مطابقت دارند، تجزیه و تحلیل می‌کنید. و سپس آن گزاره‌های اتمی را در یک سیستم قیاسی رسمی سازماندهی می‌کنید.

نشان دادن اینکه چگونه می‌توان تمام گزاره‌های اتمی تشکیل‌دهنده دانش ما را از مقدمات خاصی استنتاج کرد. چه مقدمات؟ تعمیم‌های تجربی. شامل فرضیه‌هایی با حداکثر کلیت.

روش قیاسی فرضی. بنابراین، منظور از ارائه توضیحی منطقی برای چیزی که به آن اعتقاد دارید، نشان دادن این است که چگونه می‌توان آن را به صورت منطقی از تعمیم‌های خاص، فرضیه‌های خاص، صرف نظر از مورد، استنتاج کرد. به طوری که مدل مبنای پایه سیستم قیاسی فراتر از علوم طبیعی به اخلاق، بحث‌هایی در مورد هر موضوعی که دوست دارید، گسترش یابد.

روش ریاضیاتی که در اصول ریاضیات مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته بود، اکنون به عنوان روش تمام تفکر علمی و تمام فهم منطقی در نظر گرفته می‌شود. توضیح بر اساس استنتاج از تعمیم‌های مقدمات است.

روش قیاسی فرضی. حالا، لحظه‌ای در مورد آن تأمل کنید. یک واقعیت اتمی چیست؟ خب، ما می‌گوییم واقعیت‌های اتمی کوچکترین اجزای تشکیل‌دهنده واقعیت هستند.

بله، این یک دیدگاه اتمی از طبیعت است. به عنوان یک دیدگاه اتمی از طبیعت، تحت تأثیر ارنست ماخ است. نظریه او در مورد احساسات، همانطور که به یاد دارید.

حسگر. نظریه احساسات به عنوان اجزای اتمی تجربه. به طوری که نظریه‌های علمی صرفاً روش‌های مقرون به صرفه‌ای برای صحبت در مورد این داده‌های اتمی، حقایق اتمی هستند.

داده‌های حسی. به نظر می‌رسد منظور راسل این است که روابط بین حقایق اتمی در تجربه داده نمی‌شوند. این یک داستان قدیمی است که به زمان هیوم برمی‌گردد.

تجربه به هم مرتبط نمی‌شود. یادتان هست؟ به صورت ذره‌ای می‌آید. بوق، بوق، بوق.

یک کثرت‌گرایی را فرض می‌کند. یک کثرت‌گرایی متافیزیکی.

با فرض اینکه همه روابط، روابط علی بیرونی از نوع مکانیکی هستند، او از همان نقطه شروع خود، هرگونه متافیزیک یگانه‌انگارانه مانند متافیزیک هگل یا هرگونه دیدگاهی مبنی بر وجود روابط ارگانیک ذاتی را رد می‌کند.

او هنوز با یک مدل مکانیکی کار می‌کند نه یک مدل ارگانیک. متوجه شدید؟ یکی از اولین کتاب‌های او عرفان و منطق «نام داشت. در این کتاب، او در دفاع از روش منطقی خود، روش‌شناسی افرادی مانند» برگسون و بردلی را رد کرد.

آن را به زبان هگل نوشته است. به یاد دارید که برگسون از شهودی صحبت کرد که ما از کل صحنه‌ای داریم که از آن یک جهان بینی برمی‌خیزد. و بردلی از آگاهی بی‌واسطه از هستی در گستره وسیع آن سخن می‌گوید.

می‌بینی؟ که به کار دقیقی که ما روی جزئیات انجام می‌دهیم، ساختار می‌دهد. راسل آن را عرفان می‌نامد. آن را کاملاً رد می‌کند.

زیرا او فکر نمی‌کند که هیچ رابطه‌ی درونی بین حقایق اتمی وجود داشته باشد. بنابراین شما هیچ راهی برای دانستن اینکه به این شکل به کل مرتبط هستید، ندارید. و شهود هیچ پایه و اساسی ندارد.

از آنجایی که اگر از قبل یک رابطه درونی وجود داشته باشد، شهود پایه و اساسی خواهد داشت، شهود صرفاً آگاهی‌ای خواهد بود که با آن همراه است. می‌بینید؟ و بنابراین، بر اساس او با تکیه بر یک کثرت‌گرایی متافیزیکی، نظریه اتمیسم منطقی خود را مطرح می‌کند که می‌کوشد حقایق اتمی را که اجزای اساسی واقعیت هستند، شناسایی کند.

روابط آنها، اگر روابطی وجود داشته باشد، روابط علی است. و بلافاصله، مشکل دیگری پیش می‌آید. زیرا روابط علی توسط چه کسی مورد تردید قرار گرفته است؟ و توسط پدرخوانده جان استوارت میل

آیا باید او را پدرخوانده بنامیم؟ این روزها این اصطلاح بار معنایی دارد، اینطور نیست؟ نوشته جان استوارت میل. سوال. اما جالب است که توجه داشته باشیم که در آثار راسل در معرفت‌شناسی، وقتی او دانش روابط علی را زیر سوال می‌برد، تبدیل به یک پدیدارگرا می‌شود.

زیرا اگر شما از وجود روابط علی و معلولی بی‌اطلاع باشید، چگونه می‌دانید که داده‌های اتمی تجربه، علل خارجی دارند؟ و اینکه آنها چه هستند. بنابراین تنها چیزی که دارید، پدیده است. جهان برای من

وقتی او، همانطور که در مراحل خاصی از حرفه‌اش انجام می‌دهد، روابط علی را می‌پذیرد، بیشتر به یک واقع‌گرا گرایش دارد تا یک پدیدارگرا. واقع‌گرا به این معنا که اشیاء مادی واقعی وجود دارند و ما ویژگی‌های آنها را می‌دانیم. او در این مقاطع، علم را واقع‌بینانه می‌بیند.

باید بگویم که او در اولین آثارش، همانطور که بود، دلیل دیگری برای واقع‌گرا بودن داشت. یعنی، او این مفهوم را پذیرفت که آگاهی دارای قصد و نیت است. آگاهی یک عمل ذهنی است که قصد دارد، به یک شیء اشاره می‌کند و به آن معنا می‌دهد.

و از آنجا که قصدیت، یعنی عمل ذهنی، به من یک ابژه می‌دهد، راسل به عنوان یک واقع‌گرا شروع کرد. اما او به رد عمل ذهنی رسید. و او به رد شناخت پیوندهای علی رسید.

بنابراین، او یک پدیدارگرا شد. سوال این است که آیا آن عمل ذهنی به صورت تجربی قابل شناخت است. آیا روایت پدیدارشناختی از آن معتبر است؟ خب، پس حقایق اتمی

همین عبارت سرشار از فرضیات فلسفی است. حال، ثانیاً، گزاره‌های اتمی اجزای تشکیل‌دهنده‌ی زبان هستند. آنها اجزای تشکیل‌دهنده‌ی زبان هستند.

و ما باید گزاره‌های مولکولی را به چنین مؤلفه‌هایی تجزیه کنیم. بنابراین، برای مثال، نحوه انجام این کار توسط او را در نظر بگیرید. یکی از مثال‌های او، پادشاه فعلی فرانسه، طاس است.

حالا، نمی‌دانم چرا همیشه این مثال را انتخاب می‌کنم. پادشاه فعلی فرانسه طاس است. وقتی به آن نگاه می‌کنید، انگار یک حقیقت اتمی ساده است.

نه، اینطور نیست. این یک واقعیت مولکولی است. زیرا در واقع دو چیز را با هم ترکیب می‌کند، همانطور که می‌بینید وقتی سعی می‌کنید این را به شکل نمادین ترجمه کنید.

حالا، آن دسته از شما که با منطق نمادین آشنا هستید، متوجه خواهید شد که اینجا ما در مورد یک فرد پادشاه است X وجود دارد که X موجود صحبت می‌کنیم که پادشاه فعلی فرانسه است و طاس است. چنین طاس است. بنابراین، شما یک واقعیت اتمی دارید، و این هم یک واقعیت اتمی دیگر X و

است که پادشاه X که کچل است، همان X گزاره مولکولی این دو را با هم ترکیب می‌کند و می‌گوید که این فعلی فرانسه نیز هست. می‌تواند یک اشتباه هویتی باشد. بنابراین تحلیل به این شکل ادامه می‌یابد و منطق نمادین ابزار بسیار مناسبی را فراهم می‌کند.

حال، توجه کنید که علاوه بر اصطلاح حقایق اتمی و گزاره‌های اتمی، گزاره‌های اتمی با حقایق اتمی مطابقت دارند. بنابراین، در اینجا شما تعریفی از حقیقت بر اساس نظریه تطابق دارید. و او این را با دقت بیان می‌کند.

او می‌خواهد بگوید برای اینکه یک گزاره صادق باشد، باید یک همبستگی یک به یک بین گزاره‌های اتمی و واقعیت‌های اتمی وجود داشته باشد. بین عبارات گزاره‌های اتمی و ویژگی‌های موجود در واقعیت‌های اتمی. یک همبستگی یک به یک از نوع بسیار دقیق.

حالا، با آن اتمیسم منطقی، او البته به سراغ فرآیند قیاسی می‌رود. اما توجه کنید که از نظر فلسفی، او از قبل به چه چیزی رسیده است. پلورالیسم با مونیسیم در متافیزیک متمایز است.

پدیدارگرایی با واقع‌گرایی متفاوت است. خوب، او کمی بین این دو در نوسان است و در نهایت به عنوان یک واقع‌گرا در سمت فرشتگان قرار می‌گیرد، اما بسیار خوب، او در آن پدیدارگرایی است. بازی رئالیسم. او متافیزیک نظری را به نفع تحلیل رد می‌کند.

تحلیل منطقی. حقایق اتمی او خودشان نه ذهنی هستند و نه مادی. آنها نسبت به این تمایزات خنثی هستند.

او کسی است که ما او را یک یگانه‌انگار بی‌طرف می‌نامیم. یگانه‌انگار کیفی، تنها یک کیفیت از واقعیت. آن کیفیت نسبت به تمایز ذهن و بدن بی‌طرف است.

این امر امکان‌پذیر است زیرا گزاره‌های مولکولی و ایده‌های پیچیده، سازه‌های ذهنی هستند. سازه‌های ما. ما اشیاء خود را از حقایق اتمی می‌سازیم.

آنها از قبل ساخته شده به سراغ ما نمی‌آیند، زیرا روابط از پیش تعیین شده نیستند. ما از طریق حواس خود با انواع حقایق اتمی بمباران می‌شویم. می‌فهمید چه می‌گویم؟ روابط از پیش تعیین شده نیستند.

و بنابراین، آن شیء که در تفکر ما از یک بدن مادی پدیدار می‌شود، آن مفهوم از یک شیء مادی، یک ساختار ذهنی است. یک ساختار منطقی. یک موجودیت ایده‌آل است، چه در خارج واقعی باشد چه نباشد.

این به عنوان یک ایده وجود دارد. اکنون این به عنوان نظریه ساخت دانش شناخته می‌شود، زیرا آنچه ما می‌دانیم، ساختارهای ذهنی خودمان هستند. اکنون می‌بینید که چگونه او، با وجود اینکه یک بنیادگرا بود، به نوعی به یک پست مدرن تبدیل شد.

ما دنیای خودمان را می‌سازیم. او در نوشته‌های اولیه‌اش در چندین جا تمایز قائل می‌شود و این تمایز در سراسر نوشته‌هایش حفظ شده است. او بین دانش از طریق آشنایی و دانش از طریق توصیف تمایز قائل می‌شود.

حال، معرفت از طریق آشنایی، معرفت به داده‌ها است. معرفت به حالات ذهنی خودمان. معرفت از طریق توصیف، معرفت به اشیاء مادی مانند پادشاه فعلی فرانسه است.

و اینها ساختارهای ذهنی هستند که ما توصیف می‌کنیم. بنابراین این ساختارها به زبان گزاره‌های مولکولی ... ایده‌های پیچیده، توصیف می‌شوند. این ویژگی‌های خاص هستند.

اینجاست که دانش از طریق آشنایی عمل می‌کند. اینجاست که دانش از طریق توصیف آشکارترین حالت خود را نشان می‌دهد. و بسته به اینکه او در چه مرحله‌ای باشد، واقع‌گرا یا پدیدارگرا، حقایق اتمی یا از طریق آشنایی خواهند بود یا از طریق توصیف.

گاهی یکی، گاهی دیگری. بسیار خوب، حالا بخش قیاسی این چطور؟ چطور کار می‌کند؟ چون گفتیم که او می‌خواست تمام توضیحات بر اساس یک سیستم قیاسی باشد. خوب، کتاب «دانش بشری» او را به عنوان مثال در نظر بگیرید.

دانش بشری، دامنه و محدودیت‌های آن. منتشر شده در سال ۱۹۴۸. دانش بشری، دامنه و محدودیت‌های آن.

او در اینجا سعی داشت دامنه ماهیت دانش علمی را به صورت منطقی سازماندهی کند. او تلاش می‌کرد نشان دهد که چگونه تمام دانش ما از طریق روش‌های علمی، اساساً این روش قیاسی فرضی، حاصل می‌شود. او به این درک رسید که اگر بخواهد این کار را با استنتاج از تعمیم‌های تجربی انجام دهد، که ما تأیید تجربی مستقیمی از آنها داریم، یعنی نمونه‌هایی که می‌توانیم تأیید کنیم، آنگاه مقدمات کافی برای دستیابی به استنتاج نداریم.

به عبارت دیگر، دانش علمی باید شامل فرضیه‌های اضافی باشد، نه صرفاً فرضیه‌هایی که قابل تأیید مستقیم هستند. بنابراین، او اذعان می‌کند که تجربه‌گرایی محض توضیحی منطقی ارائه نمی‌دهد. ما باید مقدمات اضافی را که او آنها را اصول علمی می‌نامد، معرفی کنیم.

یعنی، اصول موضوعه علم مدرن. اصول موضوعی که توضیح علمی این نوع قیاس فرضی را عملی می‌کنند. و او توضیح می‌دهد که اینها چه هستند.

دو یا سه مورد از مهم‌ترین آنها چیزهایی مانند اصل استقرار، یکنواختی طبیعت و اصل استقرار هستند.

خطوط علی. خطوطی از تأثیر علی وجود دارد. خطوط علی.

شبه‌پایداری اشیاء مادی. بسیار خوب. به عبارت دیگر، او باید همان چیزهایی را به عنوان اصل موضوعه معرفی کند که سیستم‌های متافیزیکی پیشین معتقد بودند که زمینه متافیزیکی برای باور به آنها وجود دارد.

بنابراین، در واقع، آنچه هیوم به عنوان باورهای که در جریان زندگی ضروری هستند، مطرح کرد، راسل آنها را به جایگاه اصول علمی ضروری در جریان علم ارتقا می‌دهد. اما سپس بر این اساس، او فکر می‌کند که دانش علمی را می‌توان توجیه و توضیح داد و تحلیل منطقی آن کارساز است. بسیار خب

خب، این خلاصه‌ای از راسل بود. سوال؟ نظر؟ تا حالا استامپف رو در این مورد خوندی؟ خب، جای تعجب نیست که مثل اردک پشت سر هم نشستی. آره، مری

بله، چیزی که او آن را وحدت‌گرایی خنثی می‌نامد. بسیار خب، دکارت یک دوگانه‌گرایی کیفی را معرفی کرد. دو نوع واقعیت وجود دارد، ذهن‌ها و بدن‌ها

، بسیار خب. دو نوع واقعیت وجود دارد، ذهن و بدن. از زمان دکارت، در بحث پیرامون مسائل ذهن و بدن، ما از دو نوع ویژگی صحبت کرده‌ایم

ویژگی‌های ذهنی و ویژگی‌های فیزیکی. بسیار خب. ویژگی‌های ذهنی، که شامل آگاهی می‌شوند

ویژگی‌های فیزیکی، که شامل امتداد می‌شوند. خب، منظور راسل این است که دو نوع ویژگی وجود ندارد. دو نوع موجودیت وجود ندارد

تنها یک نوع ویژگی وجود دارد که نسبت به تمایز ذهن و بدن خنثی است. به طوری که یک رویداد فضا-زمان، که به شیوه‌ای خاص سازماندهی شده باشد، چیزی را تولید می‌کند که ما آن را، به عنوان نام ساختار ذهنی خود، یک رویداد ذهنی می‌نامیم. و به شیوه‌ای دیگر سازماندهی شده باشد، چیزی را تولید می‌کند که ما آن را، به عنوان نام ساختار ذهنی خود، یک بدن می‌نامیم

حالا، راسل تنها کسی نیست که این دیدگاه را دارد. جیمز، ویلیام جیمز، این تصور را داشت. و او آن را در آنچه که نظریه‌ی آگاهی نورافکن می‌نامید، توضیح داد

به عبارت دیگر، کاری که باید انجام دهید این است که چیزی شبیه به آن را تصور کنید. فرض کنید این یک زنجیره از رویدادهای فیزیکی است که در این مرحله توسط یک نورافکن روشن شده است

یعنی، وقتی به آن نور برخورد می‌کنید، هوشیاری برانگیخته می‌شود، می‌بینید، هواپیما را در نورافکن بگیرید. به طوری که این رویداد در آن مقطع، هم یک رویداد فیزیکی و هم یک رویداد ذهنی است. اگر در این زنجیره رویدادها چیزی وجود نداشت، فقط یک رویداد ذهنی می‌بود

و به این معنا، توهم، خیال‌پردازی، و رؤیا. اما تا جایی که این دیگری وجود دارد، می‌بینید، می‌تواند هر دو باشد. یگانه‌نگاری خنثی

آیا فکر می‌کنید او یک پلورالیست متافیزیکی است؟ دوباره می‌پرسم؟ آیا می‌گویید که او یک پلورالیست متافیزیکی است؟ بله، می‌بینید، از نظر کیفیت، ماهیت چیزها، از نظر کیفی، او یک مونئیست است. فقط یک نوع چیز وجود دارد. از نظر کمیت، او یک پلورالیست است

نوع اتمی وجود دارد. بله، و فکر می‌کنم می‌توانید آن را ببینید. لوکرتیوس، دموکریتوس، اتمیست‌ها، می‌بینید. ما آنها را کثرت‌گرا می‌دانیم

و وحدت‌گرا به این معنا که همه چیز از یک نوع است. برخلاف آناکساگوراس که بذره‌ای او از نظر کیفی از انواع مختلفی بودند. بنابراین آناکساگوراس به دو معنا، کمی و کیفی، یک کثرت‌گرا است.

راسل فقط از نظر کمی یک کثرت‌گرا است. از نظر کیفی، او یک یگانه‌انگار است. و من فکر می‌کنم یگانه‌انگاری او واقعاً به طبیعت‌گرایی تبدیل می‌شود.

خب، حالا آیا این معیارهای قرن نوزدهمی که در موردش صحبت می‌کردیم را کامل می‌کند؟ روش قیاسی فرضی، که جهانی شده، می‌بینید، و منجر به پدیدارگرایی می‌شود. بله، این هم از راسل. خب، از آنجا شروع می‌کنیم.